

مرضیه ترابی| در قسمت قبل اشاره کردیم که طبق برخی روایات شفاهی، نخستین جذام خانه مشهد به دستور و اهتمام عبدالوهاب خان آصف الدوله شیرازی در سال ۱۳۰۳قمری(۱۲۶۵خورشیدی) در قلعه محراب خان ساخته شد. گفتیم که احتمالاً آصف الدوله برای تأمین نیازهای اولیه جذامیان، تمهیداتی اندیشیده بود، اما فرصت اقدام در این زمینه را نیافت. مکانی که به عنوان محل سکونت جذامیان و درواقع نخستین جذام خانه مشهد برگزیده بودند. قلعه‌ای تقریباً متروک درکنار اراضی مزرعه محراب خان بود، مزرعه‌ای که نام واقفش را بر آن نهاده بودند و اصولاً برای چنین کاربری خاصی ساخته نشده بود. محراب خان (درگذشته به سال ۱۰۳۱قمری). در دوره شاه عباس یکم صفوی، حکومت مرو را برعهده داشت. از او بناهای خیریه متعددی در منطقه خراسان موجود است. محراب خان در زمره واقفان برجسته دوره صفوی قرار دارد که مسجد و آب‌انبار وی در محله و راسته نوغان از شهرت بسیاری برخوردار است. درآمد بیشتر این موقوفه‌ها به رسیدگی و کمک به ایتم، بیماران و امور خیریه اختصاص داشت.

● دوران دردناک حضور در محراب‌خان

محدوده قلعه محراب خان و زمین‌های اطراف آن، در شمال اراضی مزرعه «شادکن» واقع بود و فاصله آن تا باروهای مشهد قدیم، حدود یک فرسخ – شش کیلومتر – برآورد می‌شد. آصف الدوله با انتقال جذامیان به چنین مکان دور از شهری، به دنبال برقراری امنیت روانی در شهر بود، اما آیا این انتقال، اسباب آرامش و آسایش جذامیان را هم فراهم کرد؟ پاسخ بی‌تردید منفی است. دوران انتقال جذامیان به قلعه محراب خان، مصادف با بروز قحطی‌های شدید در نواحی مختلف کشور و ازجمله خراسان و شهر مشهد بود. در چنین شرایطی، حتی مردم عادی نیز، شانس زیادی برای برخورداری از یک زندگی آرام و بی‌دغدغه نداشتند. چه برسد به جذامیان که عملاً از هر نوع فعالیت اقتصادی محروم بودند و نمی‌توانستند با جامعه به صورت عادی مراوده داشته باشند، به همین دلیل، شرایط در قلعه محراب خان برای جذامی‌ها واقعاً دهشتناک بود. تأمین غذای کافی تقریباً امکان نداشت و آن‌ها با کندن زمین، برای خود جان پناه ساخته بودند. متأسفانه گزارش‌های مادر باره وضعیت زندگی جذامیان، دست‌کم در سه دهه بعد از انتقال آن‌ها به قلعه محراب خان، چندان دقیق نیست. اگر یادتان باشد، در قسمت قبل به روایت علی از یک جذامی به نام «شیخ عزیز» اشاره کردیم که چگونگی اختصاص قلعه محراب خان به جذامیان را در دوره آصف الدوله شرح داده و مؤتمن از وی با صفت «یکی از معمرین جذامیان» یاد کرده بود، مردی که در سال ۱۳۳۴، ۴۴سال داشت. اینکه یک فرد میان سال، در چهل و چهار سالگی، به‌عنوان معمر و پیرترین فرد حاضر در میان جذامیان معرفی شود، نشان می‌دهد که وضعیت سلامت درمیان آن‌ها به چه شکل بوده است. دسترسی نداشتن این افراد به پزشک و داروی لازم برای التیام زخم‌های ناشی از بیماری، درکنار سوء تغذیه دائمی، زمینه‌ساز برای مرگ زودرس جذامیان فراهم می‌کرد، پایان غم‌انگیزی که ساکنان قلعه محراب خان، هر روز انتظارش را می‌کشیدند. در این بین، به تدریج اقداماتی انجام گرفت و کمک‌هایی به جذامیان اختصاص یافت که اندک اندک شرایط زیست آن‌ها را دچار تغییر و بهبود کرد، موضوعی که در قسمت بعد، درباره آن بیشتر صحبت می‌کنیم.

خانه‌ای رؤیایی در نوغان



زینبی| خانه قدیمی موسوی نژاد در محله نوغان، سال‌هاست به حیات خودش ادامه می‌دهد. مرحوم موسوی نژاد در سال‌های دور مالک این خانه بود و بعدها که دار دنیا را ترک کرد، نیز فرزندانش صاحب خانه شدند تا نامشان بر روی این خانه تاریخی باقی بماند. ازجمله ویژگی‌های این سرا، وجود یک کاشی قدیمی در دیوارهای بخش زمستانی آن است که با آیه «نصرمن ... و فتح القریب» زینت یافته است. تاریخ ساخت خانه باتوجه به آنچه در این کاشی ذکر شده است، ۱۲۵۳قمری است که عمر این خانه را به حدود نود سال می‌رساند. خانه به سبک تبرک و به شکل درون‌گرا ساخته شده است، همان معماری‌ای که حدود ۱۰۰سال پیش در مشهد رواج داشت و در بیشتر خانه‌های برجای‌مانده از آن زمان، نقش خودش را بازی می‌کند. حدود ۳۰متر از اراضی این محدوده، صحن و سرای خانه موسوی نژاد را شکل داده است. این ساختمان مسکونی دو بخش زمستان نشین و تابستان نشین دارد که در دو طرف حیاط خانه تلاش می‌کنند با بازی آفتاب و سایه، محیط مناسبی را برای ساکنان آن فراهم کنند. تقریباً نیمی از زمین خانه به حیاط میانی آن اختصاص پیدا کرده است. هر که از کوچه تله پل، محله، قدم به این کاشانه بگذارد، با هشتی دالان‌مانندی روبه‌رو می‌شود که زنان خانه را از نگاه نامحرم مصون می‌کند. زمستان نشین در دو طبقه و در ابتدای ساختمان است و راهروی نسبتاً کم‌نور ورودی به دو اتاق و پستو و حیاط خانه راه دارد. تابستان نشین خانه در انتهای آن قرار دارد که یک سالن کوچک با مطبخ و چند اتاق، فضای گرمی را برای ساکنان خانه فراهم آورده است. نمای ورود به فضای زمستان نشین و تابستان نشین این خانه هرکدام تزیینی متفاوت و چشم‌نواز از ترکیبات زیبای آجرکاری و قاب‌های کاشی‌کاری شده دارند. نمای زمستان نشین پوشیده از آجر با چندین قاب زیبا، آجرکاری شده است. قاب کاشی مزین به آیه قرآن و بازی آجر گره و کاشی، وجه زمستان نشین خانه را زیبا کرده است. تاج قوس دار وسط نمای تابستان نشین نیز با قطعه کاشی‌های زرد و آبی‌رنگ و جمله «بسم... الرحمن الرحیم» خط آسمان زیبایی را برای این خانه فراهم کرده است، حضور چراغ‌دان‌های کوچک میان پنجره‌ها و ناودانی‌های فلزی قدیمی نیز خانه را شکل‌تر و زیباتر کرده است. نمای خارجی سمت کوچه با کاهگل و آجر پوشیده شده است و می‌تواند ذهن را گول بزند که با خانه‌ای معمولی روبه‌رو هستیم؛ البته بیننده زیرک به بلندای سردر آن نگاه می‌اندازد و گره‌سازی از جنس کاشی را با یک قاب آجری می‌بیند و می‌فهمد که خانه موسوی نژاد قرار است ما را با تصویر یک بنای باشکوه روبه‌رو کند.



روایتی از توطئه کشف حجاب و مبارزه زنان مشهد علیه آن

قیامی از گوهرشاد تا ۱۷دی ۱۳۵۶



پیاده کنند؛ برای نمونه پس از مشروطه، انجمنی به نام انجمن آهنبین ایران تشکیل می‌شود. این انجمن را آمریکا و انگلیس در ایران راه انداختند. خانمی به نام «کلارا رایس» که جزو افراد پشت پرده این انجمن بوده، کتابی نوشته و در آن می‌گوید: ما ظرف ده، بیست سال در ایران حدود ۲هزار زن ایرانی را شناسایی و آن‌ها را به نحوی با انجمن، مرتبط کردیم. تشکیلات تقریباً نیمه مخفی بود. بسیاری از آنان نباید حتی یکدیگر را می‌شناختند. شعاری که برای آنان انتخاب کرده بودیم، هم «آزادی دین، آزادی اندیشه، آزادی زنان» بود. هبر ظاهری این گروه و سنگتوی آن نیز زنی ایرانی بود که در مدارس آمریکایی تهران، فارغ التحصیل شده بود. چند زن دیگر هم که زیر نظر لندن در ایران تربیت شده و یکی دو نفر که از اروپا برگشته بودند و چند نفر از دربار، پشت پرده تشکیلاتی به نام «اتحاد زنان انگلیسی ایرانی» قرار داشتند اما سنگتویان این جریان، چند خانم ایرانی بودند که بین آنان، بعضی بی حجاب شدند و یکی دو نفر هم مذهبی ماندند و ظاهر مذهبی داشتند. آن‌ها حرف‌های دیگر سنگتویان را با ادبیات مذهبی می‌گفتند. استدلال ما هم این بود که برای نفوذ در جامعه زنان مذهبی،

طوبی| اردلان تغییر لباس و پوشش مردانه و سپس فراهم آوردن شرایط برداشتن چادر از سر زنان، همه هدفی بود که رضاشاه بنا داشت در نیمه راه پادشاهی اش، آن را اجرایی کند، باین همه اسناد نشان می‌دهد رضاشاه در این میان فقط یک مجری بوده است و در پشت پرده، استعمارگران غربی از دوره قاجار تلاش کرده بودند این امر را رواج دهند و به یک نمود عینی در جامعه مذهبی ایران تبدیل کنند. حسن رحیم پورازغدی در مقاله «نهضت حجاب؛ از شرق به غرب» می‌نویسد: «اولین زنانی که با لباس غربی و نیمه برهنه به خیابان آمدند، زنان دربار، زنان وابسته به جریان‌های روشن فکر غرب‌گرا و فراماسون بودند. گروه دوم، زنان فرقه‌های بهایی و باب بودند که ۱۰۰سال پیش از قیام گوهرشاد درباره آزادی پوشش زنان فعالیت می‌کردند. مسیر سومی که تبلیغ می‌کردند، تشکیل دهندگان انجمن و مجامع زنانه بودند، گروه‌های به اصطلاح فمینیستی و تحت عنوان دفاع از حقوق زن که بازمهم ریشه‌هایش به تلاش‌های انگلیس، فراماسونری و مهره چینی‌ها و طرح‌های آنان برمی‌گشت. قبل از مشروطه هم کم‌وبیش بودند، اما پس از مشروطه فعال شدند و در دوره پهلوی اول توانستند حکومت فکری خود را

زنان پس از تصویب قانون کشف حجاب

تصویب قانون کشف حجاب، خیلی از زنان آن روزگار را برای سال‌ها خانه نشین می‌کند؛ آن چنان که در نبود حمام‌های خانگی، برای استفاده از گرمابه‌های عمومی هم بیرون نمی‌روند اما تعدادی از زنان که ناچار به بیرون رفتن از خانه هستند، تصمیم می‌گیرند با طراحی لباس‌های یقه بلند، استفاده از کلاه بزرگ یا پوشیدن روسری زیر کلاه و پوشیدن پیراهن‌های بلند، حجاب خود را حفظ کنند. عصمت‌الملوک دولت‌شاهی (یکی از همسران رضاشاه)، در گفت‌وگویی با مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ایران در تهران، به این نکته اشاره کرده است: «در آن زمان، کلیه طبقات مردم با پیوند به اصول اخلاقی خاصی بودند. خانم‌ها در کوچه و خیابان کمتر رفت‌وآمد می‌کردند. مسئله چادر نبود و اکثر زنان در آن روزگار، جاقچور داشتند که نوعی روبنده بود. در چنان اوضاع و احوالی، یک دuffe یا زور و اعمال قدرت، دستور رفع حجاب داده شد؛ به همین دلیل هم با واکنش شدید مردم روبه‌رو شد. یادم می‌آید حتی موقعی که در خودرو نشسته بودیم و حجاب نداشتیم، از دیدن عابران خجالت می‌کشیدیم. این موضوع مربوط به طبقه خاصی نبود و عموم مردم از این دستور بدون مطالعه در رنج و عذاب بودند. آن روزها رضاشاه دستور داده بود همه ما باید بی حجاب باشیم. این کار بسیار مشکل بود؛ برای همین اوایل کلاه پوست سرمان می‌گذاشتیم و پالتو پوست به یقه بلند می‌پوشیدیم. سعی می‌کردیم کمتر در انتظار ظاهر شویم؛ به همین دلیل، اغلب به بیرون شهر می‌رفتیم. یادم می‌آید در آن روزها، معمولاً به باغ حسام السلطنه در اکبرآباد می‌رفتیم تا ناچار نباشم در انتظار عموم مردم بی حجاب باشم، چون از خودمان اختیار نداشتیم، مجبور به اطاعت از دستور شده بودیم.»

در برخی گزارش‌های باقی‌مانده هم آمده است «ابتدا وقتی دستور برگزاری جشن‌های مختلط را می‌دادند که زنان دربار یا نظامیان، باید در آن بدون روسری حاضر می‌شدند، بعضی‌ها با بهانه‌هایی مانند بیماری همسر، عذر می‌آوردند و در جشن شرکت نمی‌کردند.»

خانم‌های معتقدی هم که ناچار به حضور در اجتماع بودند اما نمی‌خواستند حجاب بردارند، دست به تغییر پوشش‌هایی می‌زدند که برای آن روزگار، نه تنها ابداعی که بسیار عجیب نیز بوده است. در یکی از گزارش‌های ژاندارمری، به وضوح به این موضوع اشاره شده و آمده است: «به‌تازگی نسوان در خیابان‌ها با پیراهن‌ها و پالتوهای بلند تا نوک پا، ظاهر می‌شوند و لباس‌هایی با یقه‌های عجیب به تن می‌کنند، به‌طوری‌که گردن و صورتشان، پیدا نیست.»

سالی که مجسمه گلباران نشد



پس از تصویب قانون کشف حجاب، زنان موافق با این قانون در رسمی نمادین، هرسال مجسمه رضاشاه را در شهرهای مختلف گلباران می‌کردند. این رسم در مشهد تا سال ۱۳۵۶ ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی به مدت ۲۲سال تمام. اما از آنجا که خاک خراسان به‌ویژه مشهد همیشه سرزمین قیام بوده است و مقاومت برابر ظلم، زنان مشهدی اجازه نمی‌دهند این رسم در خاکی که روزی عده‌ای، مقابل این قانون به خاک‌وخون کشیده شدند و مردانش قیام گوهرشاد را رقم زدند، ادامه پیدا کند. آن‌هم در روزهایی که رزمه انقلابی دیگر در سراسر ایران نجوا می‌شود، به همین دلیل عده‌ای از زنان انقلابی در ۱۷دی ۱۳۵۶ وقتی می‌شنوند که جمعی از زنان بدون حجاب، راهی میدان مجسمه (میدان شهدای امروز) هستند تا تندیس رضاشاه را در روز تصویب قانون کشف حجاب گلباران کنند، عزم جزم می‌کنند تا مقابل آنان بایستند. ماجرا از این قرار است که این عده که گویا حدود ۱۲۰ تا ۲۰۰نفر بوده‌اند، راهپیمایی‌شان را در مسیر خیابان‌های خسروی نو، شاه‌رضا و نادری ادامه می‌دهند و به سمت میدان مجسمه می‌روند، درحالی‌که روی پارچه‌هایی که پیشاپیش آن‌ها حمل می‌شد، نوشته بودند: «ما زنان

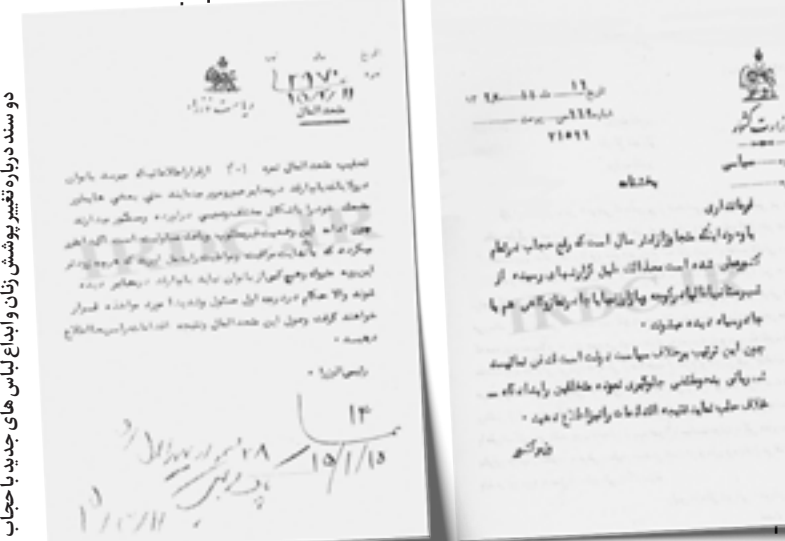
ایران، این روز را روز شومی می‌دانیم» و «ما زنان مسلمان خراسان، آزادی خواهران دربند را خواهیم». گویا با نزدیک شدن این جمعیت به میدان پهلوی (شهدا)، مأموران رژیم آن‌ها را متوقف می‌کنند. پس از تعقیب و گریز بسیار، هفده نفرشان را در کوچه نو، جنب اداره ثبت، بازداشت می‌کنند که چندی بعد با وساطت علمای بزرگ وقت، نظیر آیت‌ا... شیرازی آزاد می‌شوند اما اتفاق مهمی را رقم می‌زنند. کارشناسان معتقدند پس از این واقعه، جو خفقانی که از ۱۵خرداد ۱۳۴۲در مشهد حاکم بود، ناگهان می‌شکند. آتش انقلاب در دل مردان روشن می‌شود و افرادی که تا پیش از آن دچار تردید یا ترس از مبارزه آشکار با رژیم بودند، جسارت پیدا می‌کنند و تن به جریان جاری انقلاب می‌سپارند. این واقعه آن چنان مهم است که رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌ا... خامنه‌ای، بارها از آن به‌عنوان شروع انقلاب در مشهد یاد کرده و فرموده‌اند: «انقلاب اسلامی در مشهد با زنان آغاز شد.»

فاطمه فکور ریحایی، همسر حیدر رحیم پورازغدی، در خاطراتش می‌نویسد: «تظاهرات رازا حسینیته نزدیک‌ترین آغاز کردیم. گروهی هم پوشیه زده بودیم تا شناسایی نشویم، به چهارراه نادری که رسیدیم، ساواک یورش آورد و چند نفر را دستگیر کرد. یورش که آغاز شد، به داخل کوچه‌ای پیچیدم و چادر سیاهم را با یک چادر رنگی که همیشه برای همین مواقع همراه بودم، عوض کردم.»

فاطمه اعتمادی، یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در این تجمع، نیز خاطره نخستین راهپیمایی زنان در مشهد را این‌طور روایت می‌کند: «هوا سرد بود. برف هم می‌آمد. من و یکی از خانم‌ها، صبح زود پرچم برداشتیم و رفتیم جلوی کوچه چهارباغ ایستادیم. خانم‌هایی که می‌آمدند و عبور می‌کردند، متوجه می‌شدند راهپیمایی است و به ما ملحق می‌شدند. پانزده نفر که شدید، آهسته‌آهسته حرکت کردیم و پرچمی را که روی آن نوشته بود «ما زنان ایران، این روز را روز شومی می‌دانیم» باز کردیم. زیاد طول نکشید که جمعیتان به دیوِست نفر یا بیشتر رسید. نزدیک بازار سرپوشیده بودیم که از دور دیدم خودروهای ارتشی به‌سمت‌مان می‌آیند. به خانم‌هایی که قرار بود در میدان شاه گل نثار مجسمه کنند، خبر رسانده بودند که خانم‌های محجبه دارند با چوب و چماق نزدیک می‌شوند. آن‌ها هم ترسیده و گفته بودند ما از اتوبوس پیاده نمی‌شویم و از آقایی که همراهی‌شان می‌کرد، خواسته بودند تاج گل‌ها را ببرند. نزدیک چهارراه خسروی که رسیدیم، دیدم نیروهای نظامی پیاده شدند. خانم‌ها همان‌طور جلو می‌رفتند. من هم داخل جمعیت بودم. تعدادی از زن‌ها را گرفتند. آن‌ها داد می‌زدند: «مردم! دست از استقامت برندارید.» دستگیرشده‌ها را انداختند داخل خودرو. از آن جمعیت، یکی دوفنر «مرگ بر شاه» می‌گفتند. همین سبب شد مأموران به سمت تظاهرکنندگان حمله کنند و زن‌ها را با باتوم بزنند.»



تظاهرات تظاهرات زنان مشهد در ۱۷ دی ۱۳۵۶



دو سند در تغییر پوشش زنان و ادبیات لباس‌های جدید با حجاب